

بررسی مبانی فقهی محاربه و حد آن

جمال رضایی*

چکیده

آیه ۳۳ سوره مائده مبانی تبیین موضوع و حکم محاربه با خدا و رسول و افساد فی الارض است. با توجه به تفاسیر و روایات وارده در این خصوص فقهای شیعه محاربه را بر کشیدن سلاح برای ترسانیدن مردم تعریف کرده‌اند، اما از تعریف امام خمینی شرط سومی نیز برای آن به دست می‌آید که عبارت است از قصد افساد در زمین. مجازات محاربه‌کنندگان با خدا و رسول نیز در آیه مذکور چهار نوع تعیین شده است که عبارت‌اند از کشتن، بر دار زدن، بریدن دست و پای مخالف و تبعید از محل زندگی. در روایات برای تعیین حد محارب، سه روش ترتیب، تخییر و تخییر ترتیبی بیان شده که قول مشهور فقهای شیعه و به تبع آن در قانون مجازات اسلامی قول به تخییر است و انتخاب هر یک از حدود چهارگانه به اختیار حاکم واگذار شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کلیدواژه‌ها: حد، محارب، محاربه، افساد فی الارض، ترتیب، تخییر

* عضو هیئت علمی دانشکده الهیات دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج

یکی از مهم‌ترین جرایمی که باعث سلب نظم و امنیت اجتماع می‌شود محاربه است که شارع مقدس حد آن را تعیین و مجازات شدیدی برای آن مقرر داشته است. در تبیین این حد شرعی مسائل و احکام متعددی مطرح است همچون مجزا یا واحد بودن عناوین محاربه و افساد فی الارض، لزوم یا عدم لزوم وجود سلاح در تحقق محاربه، کیفیت و نوع سلاح، ضروری بودن یا نبودن تحقق خوف در مردم، تخییری یا ترتیبی بودن مجازات‌های چهارگانه آن، نحوه اجرای قتل یا صلب، نحوه ثبوت محاربه و توبه محارب که در این مقاله به تعریف محاربه و چگونگی ارتباط آن با افساد فی الارض و همچنین ترتیبی یا تخییری بودن تعیین یکی از مجازات‌های چهارگانه آن می‌پردازیم.

تعریف لغوی محاربه

محاربه و حرابه مصدر باب مفاعله و مشتق از حرب است که با فتح راء به معنی سلب و با سکون راء به معنی جنگیدن و نزاع و جمع آن حُرْب است. در *لسان العرب* آمده: «الحرب بالتحریک غضب مال الانسان و ترک له لا شیء له» یعنی غارت مال انسان و ترک آن شخص به گونه‌ای که هیچ چیزی برایش نماند (ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۳۰۳). راغب اصفهانی (۱۴۱۲ق) می‌گوید: حَرَب به معنای تاراج و غارت غنایم در ضمن جنگ است و سپس معنی آن توسعه یافته و در مورد مطلق سلب و غارت مال به کار رفته است.

با دقت در معانی واژه حرب این نتایج به دست می‌آید: به نظر بعضی از اهل لغت حرب از ریشه حَرَب به معنای غارت کردن مال و سلب کردن و به یغما بردن استعمال شده، چون در گذشته غالباً درگیری‌های مسلحانه و جنگ به سلب و غارت اموال طرف مغلوب به دست طرف غالب منتهی می‌شده و حتی در بیشتر موارد هدف از جنگ، غارت و به یغما بردن مال بوده و در واقع ملازمه‌ای بین لخت کردن مغلوب و سلب مال به جنگ و درگیری مسلحانه لحاظ شده است. بنابراین حرب به معنی جنگ به کار گرفته شده است.

برخی دیگر بر این باورند که حرب نقیض و مقابل سلم و سلم به معنی صلح و آرامش

است، در نتیجه معنی حرب حالت تضاد و ناامنی خواهد داشت. از این رو استعمال این کلمه برای جنگ یا دربارهٔ سلب و غارت مال با ملاحظهٔ این واقعیت است که جنگ و غارت اموال هر دو ملازم با اضطراب و ناامنی برای طرفین و وجود حالت تضاد و دشمنی بین آن دو است که گاهی به صورت ربودن مال و گاهی به صورت غصب و زمانی به صورت جنگ و درگیری نظامی جلوه می‌کند. پس کلمهٔ حرب الزاماً به مفهوم جنگ نیست بلکه به معانی مطلق ناسازگاری و مبارزه است و جنگ و درگیری نظامی مصداقی از آن است.

محاربه در قرآن

در آیات مختلف قرآن کریم محاربه در معانی مختلف کارزار، جنگ و مقاتله به کار رفته است. در سورهٔ انفال آیهٔ ۵۷ آمده است: «فَمَا تَتَّقِنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ» یعنی تو ای رسول، چون با کافران مشغول کارزار شدی آنها و کسانی را که پشت سر ایشان هستند پراکنده و رمیده گردان تا عبرت گیرند. همچنین در آیهٔ ۱۰۷ سورهٔ توبه، ساختن مسجد ضرار به دست منافقان، جنگ با خدا و رسول او بیان شده است. در آیهٔ ۴ سورهٔ محمد نیز دربارهٔ مبارزه با کفار، کلمهٔ حرب به معنی جنگ و کارزار به کار رفته است. همچنین در آیهٔ ۲۷۹ سورهٔ بقره محاربه دربارهٔ کسانی که ترک ربا نمی‌کنند به کار رفته است: «...فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» یعنی اگر ربا را ترک نکنید بدانید که حربی از جانب خدا و رسولش متوجه شما خواهد شد. در این آیه حرب به معنای مبارزه‌ای است که خدا و رسول او با رباخوار می‌کنند و به مناسبت حکم و موضوع، مبارزهٔ خدا این است که حکم می‌کند تا مال ربوی از رباخوار گرفته شود و مبارزهٔ رسول خدا این است که حکم را اجرا می‌کند. معنای این سخن آن است که اگر رباخوار به اختیار خود ربا را ترک نکند مال ربوی که در حقیقت از مردم است با قوهٔ قهریه از او گرفته می‌شود.

در آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده که اختصاص به محاربه دارد قرآن کریم می‌فرماید:

انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله و يسعون في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض ذلك لهم خزي في الدنيا و لهم في الآخرة عذاب عليم

جزای کسانی که با خدا و رسولش به ستیز برمی‌خیزند و در زمین برای ایجاد فساد کوشش می‌کنند این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست‌ها و پاهایشان به طور خلاف قطع شود یا از زمین نفی و تبعید شوند. این عذاب دنیوی آنان است و برای ایشان در آخرت عذاب بزرگی است.

در شأن نزول این آیه چند نظر وجود دارد. جمعی از مشرکان خدمت پیامبر(ص) آمدند و مسلمان شدند، اما آب و هوای مدینه به آنها نساخت، رنگ آنها زرد و بدنشان بیمار شد. پیامبر اکرم(ص) برای بهبود آنها دستور داد به خارج از مدینه در نقطه خوش آب و هوایی از صحرا بروند که شتران زکات را در آنجا به چرا می‌بردند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا از شیر شتران به حد کافی استفاده کنند. آنها چنین کردند و بهبودی یافتند، اما به جای تشکر از پیامبر اکرم(ص) دست و پای چوپان‌های مسلمان را قطع کردند و چشمان آنها را از بین بردند، سپس دست به کشتار آنان زدند و شتران زکات را غارت کردند و از اسلام بیرون رفتند. پیامبر(ص) دستور دادند آنها را دستگیر کردند و برای مجازات همانند کاری را با آنها کردند که بر چوپان‌ها روا داشته بودند، یعنی چشم آنها را کور کردند و دست و پاهایشان را بردند و کشتند تا عبرت دیگران شوند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲ش: ج ۴، ص ۳۵۸).

عده‌ای معتقدند آیه در مورد مشرکان نازل شده است که پیمان خود را با رسول(ص) شکستند و قطع سبیل و افساد فی الارض کردند. عده دیگر معتقدند در مورد عده‌ای از اهل کتاب است و عده‌ای معتقدند که آیه در مورد قومی است که اسلام آوردند، سپس مرتد شدند و شتر پیامبر را کشتند (عوده، ۱۹۸۹م: ج ۲، ص ۶۳۹). ابن عباس و عده‌ای دیگر معتقدند آیه مربوط به قطاع الطريق از مسلمانان است، اما ابن عمر آیه را راجع به مرتدان می‌داند و این مطالب از حسن و عطا و عبدالکریم هم نقل شده است و دلیل آن را نزول آیه در قضیهٔ عرنین می‌دانند که مرتد شده بودند (ابن قدامه، ۱۴۰۴ق: ج ۸، ص ۲۸۶).

ظاهراً قول اول که مورد تأیید مفسران امامیه و بعضی از اهل سنت است، قوی‌تر به نظر می‌رسد و آیه خاص مرتدان یا کافران یا گروه بخصوصی نیست و عام است و نسخ هم نشده است (طوسی، ۱۳۹۰ق: ج ۸، ص ۴۷).

معنای اصطلاحی محاربه

معنای حقیقی حرب هرچه باشد اضافه شدن لفظ محاربه به «الله» و «الرسول» در آیه قرینه‌ای است بر اینکه معنای حقیقی کلمه مراد نیست، زیرا محاربه به معنای حقیقی آن، با خدا ممکن نیست و با رسول اگرچه ممکن است اما قطعاً در اینجا مراد نیست، زیرا در خصوص کسانی که با شخص پیامبر می‌جنگیدند مقصود آیه نیست، چه، در این صورت آیه اختصاص به زمان حیات پیامبر می‌یابد، درحالی که کسانی که با پیامبر می‌جنگیدند فقط کافران زمان او بودند و چنان که خواهد آمد کافران زمان پیامبر قطعاً از مدلول این آیه بیرون هستند، بلکه نفس اضافه شدن لفظ محاربه به خدا و رسول با هم، خود قرینه‌ای است بر اینکه مراد از آن معنای گسترده‌تری از جنگ مستقیم و شخصی است و آن معنا یکی از این دو امر است: ۱. مراد از محاربه همان‌گونه که در *لسان‌العرب* آمده، هرگونه عصیان و مخالفت با حکم خدا و رسول است و ظاهر عبارت علامه طباطبایی در *تفسیر المیزان* نیز همین معنا را می‌رساند. بر این اساس، استعمال لفظ محاربه در مطلق عصیان و مخالفت از قبیل مجاز در کلمه است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۵، ص ۳۵۴). ۲. مراد از محاربه با خدا و رسول، محاربه با مسلمانان است ولی به منظور بزرگ جلوه دادن آن توجه دادن به اهمیت امت اسلامی و اینکه جنگ با امت اسلام به منزله جنگ با خدا و رسول است، لفظ محاربه در آیه، به خدا و رسول اضافه شده است، زیرا امت اسلام منتسب به خدا و تحت ولایت آنهاست. چنین معنایی به منزله مجاز در اسناد است. فاضل مقداد در تفسیر خود همین معنا را برگزیده است (سیوری، ۱۳۸۵ش: ج ۲، ص ۳۵۱).

نظر به اینکه الغای معنای اصلی از کلمه وجهی ندارد و پذیرفتن مجاز اسنادی در اینجا روان‌تر و رساتر است باید پذیرفت که هرگونه محاربه‌ای با مسلمانان در این معنای مجازی لحاظ شده است و با پذیرش این معنای دوم باید برای محاربه انواع گوناگونی قائل شد: گاهی کافران با مسلمانان می‌جنگند، گاهی گروهی از خود مسلمانان علیه حکومت اسلامی قیام می‌کنند و با آن می‌جنگند و گاهی گروهی از مسلمانان به قصد ایجاد ناامنی و ارباب و غارت و خونریزی با گروهی دیگر از ایشان به جنگ می‌پردازند. هر یک از این انواع محاربه

را می‌توان محاربه با خدا و رسول به شمار آورد و در نتیجه مصداق آیه کریمه دانست. اما با توجه به قرائن متعدد، بدون شک محاربه کافران با مسلمانان مراد آیه نیست. روشن‌ترین این قرائن استثنایی است که در آیه بعدی آمده است: «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْرُوا عَلَيْهِمْ...» (مائده: ۳۴). ظاهر آیه آن است که مراد از توبه، توبه از محاربه است نه توبه از شرک و این خود قرینه‌ای است بر آنکه این محاربان از مسلمانان هستند و به مجرد اینکه قبل از پیروزی بر آنها دست از محاربه بردارند و توبه کنند سایر احکام مسلمانی در مورد آنان اجرا می‌شود. چنانچه در دیگر حدود الهی نیز این چنین است. اما اگر محاربان از کافران باشند و جنگ با آنها به سبب کفرشان باشد در صورتی عفو شامل حالشان می‌شود که در حصن اسلام درآیند و صرف دست از جنگ کشیدن کافی نیست، بلکه اساساً تعبیر توبه که در آیه آمده است به خودی خود شاهد بر آن است که منظور آیه محاربان مسلمان است نه کافر، چرا که توبه برای مسلمانان است نه برای کافر، کافر ایمان می‌آورد و داخل در حوزه اسلام می‌شود و برای این حالت، تعبیر توبه به کار نمی‌رود (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۸ش: ۲۱۰).

پس مراد از محاربه در آیه یا قسم دوم از محاربه است یعنی محاربه مسلمانانی که از روی بغی و سرکشی علیه حکومت اسلامی شورش کرده‌اند که همان محاربه با امام و حاکم اسلامی است یا قسم سوم از محاربه است یعنی محاربه به صورت ارباب و تجاوز به مال و جان مسلمانان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی مجله علمی پژوهشی علوم انسانی

افساد فی الارض و محاربه در تفاسیر

بعضی از مفسران در تفسیر آیه ۳۳ سوره مائده معتقدند که عنوان محاربه و افساد فی الارض دو عنوان جداگانه است و بعضی دیگر نیز آیه را فقط مربوط به محاربه دانسته و فساد را شرطی برای تحقق محاربه تلقی کرده‌اند.

طبق تفسیر اول، شیخ طوسی (۱۳۶۵ش: ج ۲، ص ۱۸۶)، علامه طباطبایی (۱۳۹۰ق: ج ۱۰، ص ۱۸۸) و آیت‌الله مکارم شیرازی (۱۳۸۲ش: ج ۴، ص ۳۵۹) قائل‌اند به اینکه جمله «و یسعون فی الارض فساداً» جنبه تأکیدی دارد، نه تأسیسی و آیه مذکور تنها عنوان محاربه را مطرح

کرده است، زیرا آیه یک موضوع و مبتدا بیشتر ندارد و عبارت «یحاربون الله» و «یسعون فی الارض فسادا» هر دو صله هستند که با واو عطف به هم مربوط شده‌اند که دلالت بر جمع بین آنها دارد، یعنی برای تحقق محاربه مورد نظر در آیه مذکور عنوان «افساد فی الارض» هم باید محقق شود، بنابراین آیه مخصوص محاربه است و افساد فی الارض عنوان جداگانه‌ای از آن نیست.

برداشت دوم بر این پایه استوار است که این آیه با توجه به آیه ۳۲ همین سوره در مقام تأسیس است. آیه «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض» در بیان تجویز قتل برای مفسدان فی الارض است، بنابراین محاربه و افساد فی الارض دو عنوان جداگانه‌اند و محاربه مصداق اعلاى فساد در زمین و مجازاتش طبق آیه ۳۳ تعیین شده است. بنابراین انواع دیگری از افساد فی الارض هم وجود دارد که از حکم محاربه خارج هستند، زیرا واو عطف که در آیه مذکور وارد شده است، دلالت بر مغایرت معطوف با معطوف‌علیه دارد، اما چون مجازات مفسد در آیه قبل آمده حاکی از آن است که محاربه نوعی افساد فی الارض است، چنانچه فیض کاشانی (۱۳۶۵ش: ج ۱، ص ۴۳۸) و کاشانی (۱۳۶۵ش: ج ۲، ص ۲۲۱) در معنای افساد فی الارض گفته‌اند که منظور از آن شرک یا قطع طریق یا زناى محصنه و غیر آن از اسباب و موجبات قتل است و دو عنوان محاربه و افساد فی الارض را جداگانه فرض کرده‌اند.

محاربه در کلام فقها

در بین فقهای عامه ابن قدامه برای تحقق محاربه گفته است: اولاً، اقدام محاربه بایستی به صورت علنی باشد، ثانیاً، به طریق قهر و غلبه باشد، ثالثاً، اخذ مال صورت گیرد والا اگر اخذ مال مخفیانه باشد فاعل سارق است و اگر عده‌ای خروج کنند به نحوی که تعداد آنها موجب قهر و غلبه شوند قطاع الطریق هستند (قرطبی ۱۹۶۵م: ج ۳، ص ۱۵۱).

ابوحنیفه بر این باور است که محاربه فقط در خارج از شهر و روستا (مصر) محقق می‌شود و فقط در مسیر حرکت مسافران ممکن است جرم محاربه اتفاق بیفتد، بنابراین گرفتن مال در داخل شهرها و روستاها اختلاس به حساب می‌آید و محاربه محسوب نمی‌شود. برخی از

فقه‌های حنفی ضمن تأیید نظر پیشوای خود می‌گویند نام این جرم راهزنی است. از این رو با توجه به نام جرم و وقوع آن، جز در راه‌های عمومی بیرون از شهر یا روستا امکان‌پذیر نیست (سرخسی، ۱۴۰۶ق: ج ۹، ص ۱۹۵). تعریف محاربه به قطع طریق که مستلزم ربودن مال افراد در گردنه‌ها و راه‌های خارج از شهر و آبادی است، بیشتر محاربه را به سرقت نزدیک می‌کند و در اقوال فقه‌های امامیه نادر است و بیشتر به نظر اهل سنت مستند است که گفته‌اند: حرا به عبارت از قطع طریق یا سرقت کبری است (عوده، ۱۹۸۹م: ج ۲، ص ۲۶۸).

در بیان فقه‌های امامیه محاربه چنین تعریف شده است:

اهل الدغاره اذا جردوا السلاح فی دارالاسلام و اخذ الاموال... (مفید، ۱۴۰۳ق: ۴۴۴)

قیود ذکر شده در این تعریف عبارت‌اند از: اهل دغاره بودن (یورشگری)، کشیدن سلاح، اقدام در دارالاسلام و اخذ اموال.

المحارب هو الذی، یجرد السلاح و یکون من اهل الریبه فی مصر کان او غیر مصر، فی

بلاد الشرك او فی بلاد الاسلام لیلاً کان او نهاراً... (طوسی، ۱۳۶۲ش: ۱۰۱)

محارب کسی است که سلاح می‌کشد و اهل فساد یا اتهام است، خواه در شهر باشد یا در

غیر شهر، خواه در بلاد شرک باشد یا در دارالاسلام، چه در شب و چه در روز باشد...

چنانچه ملاحظه می‌شود شیخ طوسی اهل ریه یا اهل فساد یا اتهام بودن و تجرید سلاح را از ارکان تعریف دانسته است. ایشان انگیزه اخذ مال و اقدام در دارالاسلام را که در تعریف شیخ مفید وجود داشت لحاظ نکرده و شرط ندانسته است. به علاوه، هدف از تجرید سلاح را بیان نفرموده و در مبسوط گفته است:

قال جمیع الفقهاء المراد بما قطع الطريق و هومن شهّر السلاح و اخاف السبیل لقطع

الطریق و الذی رواه اصحابنا أن المراد بها کل من شهّر السلاح و اخاف الناس فی برّ كانوا

او بحر و فی البینان او فی الصحراء و رووا ان اللص ایضا محارب و فی بعض روایاتنا ان

المراد بها قطع الطريق کما قال الفقهاء (طوسی، ۱۳۹۰ق: ج ۸، ص ۴۷).

شیخ در این تعریف قول فقها را ذکر کرده که محاربه را سلاح کشیدن برای قطع طریق و راهزنی و ناامنی راه‌ها دانسته‌اند و ظاهراً آن را نپذیرفته است، بلکه مطابق روایات، صرف تشهیر سلاح و اخافه مردم را موجب تحقق محاربه دانسته و سرقت را نیز مطابق روایات از مصادیق محاربه تلقی کرده و معتقد است که فقط پاره‌ای از روایات چنانچه فقها گفته‌اند محاربه را قطع طریق گفته‌اند.



محقق حلی تجرید سلاح برای اخافه مردم را محاربه دانسته و در مورد اینکه آیا لازم است محارب، اهل ربیه باشد تردید کرده و قول اصح را عدم اشراط دانسته بلکه فرموده با قصد اخافه و علم بر آن محاربه محقق است. ایشان توانایی بر اخافه را نیز دخیل نشمرده و درباره کسی که سلاح بکشد اما به علت ضعف قدرت اخافه نداشته باشد تردید کرده است و شبه اقوال را ثبوت عنوان محاربه در این خصوص دانسته است (حلی، ۱۳۷۳ش: ج ۴، ص ۱۸۰). شهید اول آورده است: «و هی تجرید السلاح بر او بحرأ، لیلا او نهارأ، لاخافه الناس فی مصر و غیره من ذکر او انشی، قوی او ضعیف...» و شهید ثانی در شرح آن افزوده است: «من اهل الربیه ام لا، قصد الاخافه ام لا، علی اصح الاقوال» (الجبعی العاملی، بی تا: ج ۹، ص ۲۹۰). در این تعریف، شهید اول تجرید سلاح و قصد اخافه را از ارکان محاربه دانسته و شهید ثانی اخافه را از آن حذف کرده‌اند و ظاهراً صرف تجرید سلاح را با قصد اخافه یا بدون آن محاربه دانسته‌اند، اعم از آنکه با این عمل، مرتکب اهل فساد و ربیه باشد یا نباشد. بنابر نقل فقها ظاهراً ابن جنید حکم را مختص به رجال دانسته و اناث را از آن خارج کرده است و تصریح فقها به اعم بودن مفهوم محاربه در پاسخ به ابن جنید است. فیض کاشانی در *مفاتیح الشرایع* چنین فرموده است:

المحارب کل من جرد السلاح لاخافه الناس فی بر او بحر، مصر و غیره، لیلا او نهار، محدوداً سلاحه کالسیف او العصاء و الحجاره، حصل معه الخوف و اخذ المال او لم یحصل، ذکراً کان او انشی و تخصیص الاسکافی بالذکر شاذ، و فی اشترط کونه من اهل الربیه قولان، و کذا قوته علی الاخافه و الاصح عدم اشراطهما، اذا علم منه قصد الاخافه للعموم (فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق: ۹۹).

محاربه از نظر امام خمینی

محارب کسی است که شمشیرش را برهنه می‌کند یا آن را تجهیز می‌نماید تا مردم را بترساند و می‌خواهد در زمین افساد نماید (خمینی، ۱۳۶۳ش: ج ۲، ص ۵۴۲).

بر اساس این نظر برای تحقق محاربه، علاوه بر به کار بردن سلاح و قصد اخافه، قصد افساد در زمین نیز شرط است. این نظر مبتنی بر این برداشت از آیه ۳۳ سوره مائده است

که موضوع حکم دو جزء دارد؛ یکی محاربه و دیگری افساد در زمین. یعنی عنوان مورد نظر جرم محاربه بر وجه فساد است نه محاربه به تنهایی. در نتیجه اگر هر یک از شرایط محاربه و افساد تحقق پیدا نکند موضوع حکم مذکور در آیه تحقق نیافته است زیرا محاربه و افساد هر یک جزئی از سبب‌اند که با تحقق هر دو جزء سبب، مسبب یعنی مجازات‌های اربعه قابلیت اجرا پیدا می‌کند. در واقع، مقوله محاربه و افساد با مجازات آن، مقوله سبب و مسبب است که تحقق یک جزء سبب موجب اجرای مسبب نمی‌شود، بلکه مجازات فقط هنگامی قابل اجراست که افساد فی الارض از طریق محاربه باشد والا اگر محاربه موجب فساد نگردد از شمول حکم آیه خارج است (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ص ۴۹). شیخ طوسی در ذیل آیه ۱۱ سوره بقره «اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض...» می‌گوید: فساد عبارت است از هر چیزی که از اعتدال و استقامت خارج شود (طوسی، ۱۳۶۵ش: ج ۱، ص ۷۵) و منظور از فساد در زمین هر کاری است که خدا از آن نهی فرموده باشد. مرحوم طبرسی نیز در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: مراد از لا تفسدوا منافقان و بازدارندگان مردم از ایمان یا دوستی با کفار است که موجب توهین به اسلام می‌شود (طبرسی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۴۹).

با توجه به برداشت‌هایی که از عنوان افساد فی الارض شده، به نظر می‌رسد منظور از آن اقداماتی است که موجب مفسده عمومی و اجتماعی می‌شود، خواه از راه فعالیت‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باشد، خواه از راه محاربه. در واقع محاربه نوعی از افساد فی الارض بلکه مصداق اعلائی آن است که از طریق به کار بردن سلاح به قصد اخافه در بین مردم و سلب امنیت اجتماع واقع می‌شود. از ظاهر عبارت ابوصلاح حلبی که در تعریف محاربه گوید: «...المحاربین هم الذین عن دارالامن لقطع الطريق و اخافه السبیل و السعی فی الارض بالفساد...» (حلبی، ۱۴۱۰ق: ۲۵۱) فهمیده می‌شود که ایشان نیز علاوه بر قصد اخافه، قصد افساد را شرط می‌دانند. فاضل هندی نیز به گونه‌ای به این شرط پرداخته است: محارب کسی است که برای ترساندن مردم مسلمان اسلحه نمایان کند و یا غیر اسلحه... به دلیل اطلاق نصوص و اجماع، مرد بودن شرط نیست بلکه برای تحقق محاربه، شرکت و افساد شرط است (هندی، ۱۳۸۲ش: ج ۲، ص ۲۵۰).



از تعاریف ذکر شده که مطابق با نظر مشهور فقهای امامیه است چنین برمی آید که محارب دو شرط دارد: یکی در آوردن اسلحه از غلاف، دوم ترسانیدن مردم، اما از تعریف امام خمینی شرط سومی نیز فهمیده می شود که عبارت است از قصد افساد در زمین. در آیه ۳۳ سوره مائده «افساد فی الارض» عطف بر «محاربه» شده و موضوع حد قرار گرفته است و عطف افساد بر محاربه، قرینه ای است بر اینکه محاربه با خدا و پیامبر باید به صورت افساد در زمین و سلب امنیت باشد، زیرا با این کار وضع زندگی مردم آشفته می شود و افساد در زمین محقق خواهد شد. برخی از مفسران از جمله علامه طباطبایی نیز بر این قرینه تکیه کرده اند و می فرمایند: آوردن «یسعون فی الارض فساد» به دنبال جمله «انما جزاء الذین یحاربون الله» معنا و مراد از محاربه را مشخص می کند و آن عبارت است از ایجاد فساد در زمین از طریق اخلال در امنیت و راهزنی، نه هرگونه محاربه ای با مسلمانان (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۵، ص ۴۹۶). آیت الله فاضل لنکرانی چنین گفته است:

ظاهر در این است که احکام چهارگانه مذکور در آیه شریفه صرفاً از این جهت مترتب بر محارب است که او تلاش بر فساد در زمین می کند و در واقع محارب از مصادیق مفسد فی الارض و از افراد آن است. لذا از آیه حکم مفسد فی الارض بما هو مفسد استفاده می شود و ادعای اینکه آیه حکم دو عنوان محاربه و مساعی بر فساد را بیان فرموده رد می شود، زیرا اگر چنین می بود لازم می شد که کلمه «الذین» تکرار شود، چنان که ممکن است گفته شود که حکم مذکور بر محاربه مترتب است که مفسد باشد، با این تعبیر که محارب بر دو قسم است، محارب مفسد و محارب غیر مفسد و حکم آیه ناظر به محارب مفسد است و نه محارب به طور مطلق. ایشان می فرمایند: این قول نیز قابل قبول نیست، زیرا گفتار خداوند «یسعون فی الارض فساد» بیان نکته ترتیب این احکام و وجه ثبوت آن است. به این بیان که محارب از حیث اینکه مفسد فی الارض است موضوع حکم قرار گرفته است و دو دلیل بر این نظر ارائه کرده اند. نخست آنکه فقها در تعریف محاربه آن را مقید به اخافه کرده اند، یعنی محاربه به گونه ای واقع شود که اراده فساد از آن محقق گردد. از این تعریف استظهار می شود که تفکیک بین محاربه و افساد ممکن نیست و نمی توانیم محاربه را بدون افساد فرض کنیم. دلیل دوم اینکه قبل از این آیه، قرآن چنین فرموده: «من اجل ذلك كتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیایها فکانما احیا الناس جمیعا...» (مائده: ۳۲) این آیه دلالت دارد که قتل مشروع تنها در دو مورد امکان دارد: یکی در مورد قصاص

و دیگری در صورت فساد در ارض. همین دلیل دلالت دارد که محاربه از افساد منفع نیست چنان که این نیز مستفاد می‌شود که عناوین جزایی موجب قتل مانند زنا، محصنه و زنا با محارم و لواط و نیز جرائمی که تکرار آن در مرتبه سوم یا چهارم موجب قتل است هم از مصادیق مفسد فی الارض است... بحث از عنوان محارب در حقیقت بحث از عنوان افساد است زیرا همان‌گونه که گفته شد اراده فساد در مفهوم محارب اخذ شده است و بحث از احکام محارب بحث از احکام مفسد است (فاضل لنکرانی ۱۴۰۶ق: کتاب حدود، صص ۵۰۳-۵۰۱).

مرحوم آیت‌الله سید محمد حسن مرعشی در پاسخ ایشان می‌نویسد:

اصلاً عنوان مفسد موضوع حکم قرار نگرفته است. با این استدلال که اگر بر فرض بپذیریم مفسد بما هو مفسد مصداقاً بتواند موضوع مجازات خاصی قرار گیرد، در خصوص آیه شریفه نمی‌تواند موضوع چنین حکمی باشد، زیرا لازم می‌آید که ذکر محاربه لغو گردد. بدین توضیح اگر دو چیز موضوع حکم خاصی باشد که یکی از آنها مطلق و دیگری مقید باشد خود به خود جعل حکم برای مقید که خاص است لغو می‌گردد. برای پرهیز از این لغویت باید مطلق را بر مقید حمل نمود و در ما نحن فیه هم اگر بنا باشد حکم مفسد محارب و حکم مطلق مفسد یکی باشد قید محاربه لغو می‌گردد (مرعشی، ۱۳۷۰ش: ۴۶).

به نظر می‌رسد دیدگاه حضرت امام و آیت‌الله لنکرانی که قصد افساد فی الارض را شرط محاربه و اجرای حد آن را موقوف بدان می‌دانند با قواعد کلی اسلام در حرمت و حفظ جان انسان‌ها و تحدید دایره قتل، نزدیک‌تر است و نمی‌توان هر برخورد مسلحانه یا ایجاد رعب و وحشت بین مردم را که فاقد قصد افساد فی الارض باشد محاربه دانست.

ترتیبی یا تخییری بودن تعیین حد محارب

در آیه شریفه چهار نوع حد و مجازات برای محارب مفسد ذکر شده است که باید یکی از آنها در حق او اجرا شود: ۱. کشتن (قتل)، ۲. بر دار زدن (صلب)، ۳. بریدن دست و پا برخلاف جهت یکدیگر (قطع)، ۴. تبعید (نفی بلد). مفهوم این مجازات‌ها روشن است اما بحث مهمی که در این باره وجود دارد این است که آیا تعیین این چهار مجازات تخییری است یا ترتیبی، یعنی اینکه آیا حاکم شرع مخیر است یکی از این مجازات‌ها را برای محارب انتخاب کند یا



انتخاب آنها باید بر اساس شدت و ضعف جرمی باشد که مرتکب آن شده است.

در میان فقهای اهل سنت، شافعی‌ها، حنفی‌ها و حنبلی‌ها قائل به ترتیب و مالکی‌ها قائل به تخییر هستند (جزیری، ۱۴۰۶ق: ج ۵، ص ۴۰۹). از فقهای شیعه گروهی قائل به تخییر شده‌اند و گفته‌اند جرم محارب هرچه باشد، قتل نفس بکند یا نکند، مال مردم بر باید یا نر باید، به هر حال وقتی به او محارب و مفسد اطلاق شد و او مردم را با سلاح ترسانید، امام مسلمین مخیر است که یکی از این چهار نوع مجازات را درباره او اجرا کند. فاضل هندی قول به تخییر را از هدایه، مقنعه، مراسم، سرائر، شرایع، نافع، مختلف و تبصره نقل کرده است (هندی، ۱۳۸۲ش: ج ۲، ص ۴۳۱). شیخ مفید می‌گوید یورشگران اگر در دارالاسلام سلاح بگیرند و اموال را برابند، امام درباره آنها مخیر است که اگر بخواهد با شمشیر می‌کشد و اگر بخواهد آنها را بردار می‌زند تا بمیرند و اگر بخواهد دست‌ها و پاهای آنها را برخلاف جهت یکدیگر می‌برد و اگر بخواهد آنها را از شهر خود به جای دیگر تبعید می‌کند و کسانی را موکل می‌کند که آنها را به هیچ شهری راه ندهند (مفید، ۱۴۰۳ق: ۸۰۴). ابن ادریس می‌گوید اگر محاربه ثابت شود، امام میان این چند چیز مخیر است (حلی، ۱۴۲۸ق: ج ۳، ص ۵۰۵).

دلیل این گروه که قائل به تخییرند این است که در آیه شریفه این چهار نوع مجازات با کلمه «او» بیان شده (یا این یا آن) و «او» در زبان عربی ظاهر در تخییر است و در روایتی حریر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که هر کجا در قرآن لفظ «او» باشد برای تخییر است (حر عاملی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۳، ص ۱۶۶). در خصوص تخییر میان چهار مجازات برای محارب چند حدیث نقل شده است.

من جمیل بن دراج قال: سئلت ابا عبدالله عن قول الله عزوجل «انما جزاء الذین یحاربون الله و الرسول» الی آخر الایه، ای شیعی علیه من هذه الحدود التي سمی الله عزوجل؟ قال: «ذلک الی الامام ان شاء قطع و ان شاء نفی و ان شاء صلب و ان شاء قتل» (همان: ج ۱۱، ص ۵۳۲).

جمیل می‌گوید از امام صادق (ع) درباره این سخن خداوند که فرمود «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله...» تا آخر آیه پرسیدم، چه چیزی از این حدودی که خداوند نام برده بر محارب است؟ فرمود: این بر امام است که اگر خواست می‌برد و اگر خواست تبعید می‌کند و

اگر خواست بردار می‌زند و اگر خواست می‌کشد.

سماعه می‌گوید: از امام صادق درباره این آیه «انما جزاء الذین یحاربون...» پرسیدند. فرمود: امام در حکم آنها مخیر است اگر بخواهد می‌کشد و اگر بخواهد دار می‌زند و اگر بخواهد می‌برد و اگر بخواهد تبعید می‌کند (همان). این قبیل روایات دلالت بر تخییر دارند و بعضی از فقهای ما که نام آنها را بردیم بر طبق این روایات فتوا به تخییر داده‌اند.

در مقابل این گروه کسان دیگری از فقها قائل به ترتیب هستند یعنی اینکه این چهار مجازات به طور مطلق نیست بلکه هر کدام به جرم خاصی اختصاص دارد و شدت و ضعف جرم در انتخاب هر یک از این چهار مجازات تأثیر می‌کند. از جمله کسانی که به ترتیب فتوا داده‌اند می‌توان از شیخ طوسی نام برد که هم در نهاییه و هم در مبسوط قائل به ترتیب شده‌اند و این را به مذهب شیعه نسبت داده‌اند (طوسی، ۱۳۹۰ق: ج ۸، ص ۴۸).

صاحب جواهر پس از آنکه این قول را به شیخ و اسکافی و تقی و ابن زهره و اتباع شیخ نسبت داده بر آن ادعای اجماع می‌کند (نجفی، ۱۴۱۷ق: ج ۴۱، ص ۵۷۴). روایات متعددی نیز از ائمه معصومان (ع) نقل شده که از آنها «ترتیب» استفاده می‌شود و ما دو روایت را در این زمینه نقل می‌کنیم:

محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس در شهری از شهرها سلاح بگیرد و کسی را زخمی کند قصاص می‌شود و از آن شهر تبعید می‌گردد و هر کس در شهری از شهرها سلاح بگیرد و بزند و زخمی کند و مال مردم را بگیرد ولی آدم نکشد پس او محارب است و سزای او سزای محارب می‌باشد و کار او بر امام واگذار می‌گردد، اگر خواست می‌کشد و بردار می‌زند و اگر خواست دست و پایش را می‌برد. سپس فرمود: و اگر بزند و بکشد و مال مردم را بگیرد، بر امام است که دست راستش را به خاطر سرقت قطع کند، سپس او را به اولیای مقتول بسپارد که مال را از او پس بگیرند و سپس او را بکشند. ابوعبیده گفت: اگر اولیای مقتول او را عفو کنند چه می‌شود؟ فرمود: اگر اولیای مقتول عفو کنند بر امام است که او را بکشد چون او هم محارب است و هم به سرقت و قتل مرتکب شده. ابوعبیده پرسید: اگر اولیای مقتول از او دیه بگیرد و رهایش کند چگونه است؟ فرمود: نه، او باید کشته شود (حر عاملی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۸، ص ۵۳۳).

مدائنی از حضرت رضا (ع) نقل می‌کند که فرمود: اگر محاربه با خدا و رسول کند و در زمین به فساد کوشد و کسی را بکشد به سبب آن کشته می‌شود، و اگر بکشد و اخذ مال

کند کشته می‌شود و بر دار هم زده می‌شود و اگر اخذ مال کند ولی نکشد، دست و پای او برخلاف جهت یکدیگر بریده می‌شود و اگر سلاح برگیرد و محاربه و فساد کند ولی نکشد و مالی اخذ نکند تبعید می‌شود (همان: ۵۳۴).

این گونه روایات که دلالت بر ترتیب دارد متعدد است اما ترتیب‌هایی که در آنها آمده با هم تفاوت‌هایی دارد. روایت‌هایی هم داریم که تخییر را به ترتیب ارجاع داده‌اند، مانند این دو روایت:

عن برید بن معاویه قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن قول الله عزوجل: انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله قال: «ذلک الی الامام یفعل ماشاء ، قلت: فمفوض ذلک الیه؟ قال: لا و لکن نحو الجنایه» (همان: ۵۳۳). برید می‌گوید از امام صادق (ع) درباره آیه محاربه پرسیدم فرمود: این بر امام است هرگونه که بخواهد انجام می‌دهد. گفتم: پس این کار به او واگذار شده است؟ فرمود: نه بلکه به مقدار جنایت.

عبید بن بشر می‌گوید از امام صادق درباره راهزن پرسیدم و گفتم: مردم می‌گویند امام درباره او مخیر است، هر کاری بخواهد می‌کند. امام فرمود: این طور نیست که هر کاری بخواهد بکند، بلکه با آنها به مقدار جنایتشان معامله می‌کند (همان).

با توجه به مجموع روایات که بعضی از آنها به تخییر و بعضی دیگر به ترتیب دلالت می‌کند و دسته سوم تخییر را به ترتیب ارجاع می‌دهد و در روایات ترتیب هم ترتیب‌های مختلفی آمده، می‌توان گفت این چهار حد که در آیه برای محارب آمده، بیان حداقل و حداکثر مجازات و تعیین آن بر عهده حاکم است که مطابق با شدت و ضعف جنایت، یک یا چند مجازات را درباره جانی اجرا کند، چون او باید هم مصلحت جامعه و هم مقدار جنایت را در نظر بگیرد، ممکن است در هر حادثه حکم خاصی داده شود و ترتیب‌های گوناگونی به وجود آید. این درست مانند مجازات‌هایی است که در بعضی از قوانین حداقل و حداکثر دارد و مثلاً برای یک جرم از یک سال تا پنج سال حبس در نظر می‌گیرند و تعیین آن به قاضی واگذار می‌شود. مسلم است که قاضی باید با توجه به شدت و ضعف جرم، مجازات کم یا زیاد را تعیین کند.

در قانون مجازات اسلامی تعریف محارب و حد آن مطابق قول مشهور فقهای امامیه و

بدون ذکر شرط قصد افساد که مورد نظر امام خمینی بوده بدین نحو آمده است:
 هر کس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد
 محارب و مفسد فی الارض می‌باشد (ماده ۱۸۳).
 حد محاربه و افساد فی الارض یکی از چهار چیز است: ۱. قتل، ۲. آویختن به دار، ۳. اول
 قطع دست راست و سپس پای چپ، ۴. نفی بلد (ماده ۱۹۲).
 انتخاب هر یک از این امور چهارگانه به اختیار قاضی است، خواه محارب کسی را کشته
 یا مجروح کرده یا مال او را گرفته باشد و خواه هیچ یک از این کارها را انجام نداده باشد
 (ماده ۱۹۱).

نتیجه گیری

خداوند در آیات ۳۳ و ۳۴ سوره مائده موضوع و حکم محاربه را بیان فرموده و فقها با استناد
 به کتاب و سنت، محاربه را تعریف و احکام آن را که از حدود الهی است تبیین کرده‌اند، اما
 در خصوص تعریف و چگونگی تعیین مجازات آن اختلاف نظر دارند. قول مشهور فقها که
 قانون گذار از آن تبعیت کرده، قول به تخییر و تعیین مجازات توسط حاکم است که در ماده
 ۱۹۱ قانون مجازات اسلامی نیز آمده است. به نظر می‌رسد مجازات سنگین این جرم، به‌ویژه
 قتل و صلب با دیدگاه امام خمینی و سایر فقهای که قصد افساد فی الارض را در تحقق
 محاربه شرط می‌دانند، متناسب‌تر است و بدون وجود قصد افساد فی الارض که قصدی
 غیرشخصی و گسترده است، محاربه محقق نمی‌شود.

کتابنامه

قرآن کریم

ابن قدامه، عبدالله بن احمد. ۱۴۰۴ق. المغنی. بیروت: دار الاحیاء التراث العربیه
 ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۰۸ق. لسان العرب. بیروت: دار الاحیاء التراث العربیه
 الجبعی العاملی (شهید ثانی)، زین الدین. بی تا. الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. بیروت: دار الاحیاء
 التراث العربیه

الجزیری، عبدالرحمن. ۱۴۰۶ق. الفقه علی المذاهب الاربعه. بیروت: دار الاحیاء التراث العربیه
 حر عاملی (شیخ) محمد بن حسن. ۱۴۱۳ق. وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. بیروت: موسسه

آل البيت لاحياء التراث

حلبی، تقی بن نجم (ابوصلاح). ۱۴۱۰ق. *الكافی فی الفقه*. بیروت: مؤسسه فقه الشیعه و دار الاسلامیه حلبی (محقق)، جعفر بن الحسن. ۱۳۷۳ش. *شراعیع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. تهران: استقلال حلبی، محمد بن ادریس. ۱۴۲۸ق. *السرائر*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی خمینی، روح الله. ۱۳۶۳ش. *تحریر الوسیله*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۴۱۲ق. *المفردات فی غریب الالفاظ القرآن*. دمشق: دارالعلم سرخسی، شمس الدین. ۱۴۰۶ق. *المبسوط*. بیروت: دار المعرفه سیوری، جمال الدین مقداد (فاضل). ۱۳۸۵ش. *کنز العرفان فی فقه القرآن*. تهران: مرتضوی طباطبایی (علامه)، محمد حسین. ۱۳۹۰ق. *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی طبرسی، ابوالفضل بن حسین. ۱۴۱۵ق. *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات

طوسی (شیخ)، محمد بن حسن. ۱۳۹۰ق. *المبسوط فی فقه الامامیه*. قم: المكتبة المرتضویه

_____ . ۱۳۶۲ش. *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*. تهران: دانشگاه تهران

_____ . ۱۳۶۵ش. *التبیین فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار الاحیاء التراث العربیه

عوده، عبدالقادر. ۱۹۸۹م. *التشریع الجنایی الاسلامی*. بیروت: دار الکتب العربی

فاضل لنکرانی، محمد. ۱۴۰۶ق. *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله*. قم: چاپخانه علمیه

فیض کاشانی، ملا محسن. ۱۳۶۵ش. *تفسیر صافی*. تهران: اسلامیه

فیض کاشانی، ملا محسن. ۱۴۰۱ق. *مفاتیح الشرایع*. قم: مجمع الذخائر الاسلامیه

قرطبی، محمد بن احمد. ۱۹۶۵م. *الجامع لاحکام القرآن*. بیروت: دار الحدیث

کاشانی، ملا فتح الله. ۱۳۶۵ش. *منهج الصادقین*. تهران: اسلامیه

مرعشی، سید محمد حسن. ۱۳۷۰ش. «افساد فی الارض از دیدگاه قرآن و روایات». *مجله قضایی و حقوقی*

د/دگستری، ش ۲، صص ۴۳-۵۶

مفید (شیخ)، محمد بن نعمان. ۱۴۰۳ق. *المقنعه*. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه

مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۸۲ش. *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه

نجفی، محمد حسن. ۱۴۱۷ق. *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*. قم: مؤسسه نشر الاسلامی

هاشمی شاهرودی، سید محمود. ۱۳۷۸ش. *بایسته های فقه جزا*. تهران: میزان

هندی (فاضل)، بهاء الدین محمد اصفهانی. ۱۳۸۲ش. *کشف اللثام*. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه